جلسه 31

22/ 09/ 1396 - روایات دال بر احتیاط در موارد علم اجمالی /تنجیز علم اجمالی /احتیاط

خلاصه بحث جلسه گذشته و این جلسه :

در جلسه گذشته بیان شد، کلام سید حائری در حیثی بودن «رفع ما لا یعلمون» را با تقریبی دیگر می توان بیان کرد تا اشکالی به آن وارد نباشد. به این بیان که ظاهر حدیث رفع این است که حکم واقعی و مصلحت واقعی به خودی خود لازم المراعات نیست و این با لازم المراعات شدن به خاطر متعلق اجمالی بودن تنافی ندارد.

در این جلسه حیثی بودن حدیث رفع را مقداری توضیح داده و برخی از روایات دال بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی را مرور می کنیم.

**حیثی بودن حدیث رفع بنابر مبنای سببیت**

همانگونه که بیان شد، ظاهر حدیث رفع این است که حکم واقعی و مصلحت واقعی به خودی خود لازم المراعات نیست و این با لازم المراعات شدن به خاطر متعلق اجمالی بودن تنافی ندارد. این بیان مطابق مبنای سید حائری که مرحله ای از سببیت را بدون مانع می دانند، صحیح است اما مطابق مبنای شهید صدر که قائل به طریقیت محض است، صحیح نیست. ظاهر کلام شهید صدر این است که سببیت و تأثیر شک و علم اجمالی در مصالح را نپذیرفته و تمام ملاک حکم ظاهری را نفس ملاک حکم واقعی می داند. مطابق این مبنا، نمی توان حیثی بودن حدیث رفع را پذیرفت زیرا خلاصه توضیح ما در حیثی بودن، اهمیت پیدا کردن مصلحت واقعی با متعلق علم اجمالی قرار گرفتن است. به این معنا که حکم واقعی به خودی خود این میزان اهمیت ندارد که در ظرف شک لازم المراعات باشد اما در صورتی که متعلق علم اجمالی واقع شود، مصلحت واقعی با علم اجمالی اهمیت پیدا کرده و لازم المراعات می شود. روشن است که در بیان مطرح شده، نحوی از سببیت لحاظ شده و با فرض طریقیت محض، صحیح نیست.

اگر شهید صدر مرحله ای از سببیت را بپذیرد، اشکال طرح شده به ایشان در جلسات سابق، وارد نخواهد بود. ایشان بیان میکرد مصلحت الزام واقعی مقطوع با مصلحت ترخیص تزاحمی ندارد. در حالی که با فرض طریقیت محض، مصلحت واقعی با متعلق علم

اجمالی قرار گرفتن، تغییر پیدا نکرده و مصلحت مقطوع در موارد علم اجمالی و مصلحت محتمل در هر یک از اطراف علم اجمالی، متحد هستند.

در نتیجه اشکال طرح شده به شهید صدر مطابق ظاهر کلام ایشان در نفس سببیت است و گرنه اگر ایشان این میزان سببیت را بپذیرد، اشکالی به کلام ایشان وارد نیست.

پس حدیث رفع اگر ظهور در اختصاص به شبهات بدویه نداشته باشد، ظهور در شمول موارد علم اجمالی ندارد و قدر متیقن حدیث رفع، نفی تنجیز واقع بما هو واقع است و نافی این نیست که واقع بما هو متعلق للعلم الاجمالی منجّز باشد. در جلسه گذشته بیان شد، روایاتی را که کلمه «بعینه» در آنها وجود دارد، باید به نحوی دیگر بررسی کرد که ظهور این روایات در شمول موارد علم اجمالی، ظهوری قوی است. بحث از مفاد این روایات را به آینده واگذار کرده و ادامه بحث از روایات دالّ بر تنجیز علم اجمالی را پی می گیریم و در انتها رابطه روایات دال بر تنجیز علم اجمالی و روایات دالّ بر حلیت با تعبیر ؟«بعینه» را بیان خواهیم کرد.[[1]](#footnote-1)

**روایت دوم سماعه**

در جلسات گذشته روایات 1284 از جلد دوم جامع الاحادیث که روایت سماعه بود، نقل شد. ذیل این روایت، همین مضمون از عمار ساباطی نقل شده است. روایت بعدی، روایت 1361 است که باز سماعه نقل کرده است.

أَخْبَرَنِی الشَّیْخُ أَیَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ بَوْلِ الصَّبِیِّ یُصِیبُ الثَّوْبَ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَقُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَجِدْ مَکَانَهُ قَالَ اغْسِلِ الثَّوْبَ کُلَّهُ.[[2]](#footnote-2)

**سند روایت**

مرحوم شیخ طوسی سه استاد اصلی دارد: شیخ مفید، حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد یا احمد بن عبدون. البته شیخ عمدتا احمد بن عبدون تعبیر کرده و تعبیر نجاشی احمد بن عبد الواحد است. غالبا این سه استاد نیز از احمد بن محمد نقل کرده و احمد بن محمد از پدرش نقل می کند. احمد بن محمدی که شیخ مفید از او نقل می کند، احمد بن محمد بن حسن بن ولید، پسر ابن ولید معروف است. احمد بن محمدی که حسین بن عبید الله و احمد بن عبدون از او نقل می کنند، احمد بن محمد بن یحیی عطار است که از پدرش محمد بن یحیی نقل روایت می کند.

طبقه احمد بن محمد بن یحیی از طبقه احمد بن محمد بن حسن بن ولید مقدم است. زیرا احمد بن محمد بن حسن بن ولید از پدرش نقل می کند و پدر که ابن ولید معروف باشد، شاگرد سعد بن عبد الله و محمد بن حسن الصفار و روات این طبقه است. ولی احمد بن محمد بن یحیی عطار خودش مستقیم از سعد بن عبد الله نقل می کند. و اساسا در مشایخ شیخ طوسی، حسین بن عبید الله و احمد بن عبدون مقداری مقدم بر شیخ مفید بوده وظاهرا از نظر سنی از شیخ مفید – حدود 10 سال- بزرگتر بودهاند.

محمد بن یحیی العطار هم از صفار نقل روایت دارد[[3]](#footnote-3) و هم از سعد بن عبد الله روایت می کند. سعد متوفی 300 بوده و صفار متوفی 290 است. البته تا حدودی هم طبقه با صفار نیز می باشد زیرا صفار از احمد بن محمد بن عیسی نقل روایت داشته و محمد بن یحیی العطار نیز از احمد بن محمد بن عیسی روایت می کند البته محمد بن یحیی، از راویان کم سن از احمد بن محمد بن عیسی بوده و پس از وفات احمد بن محمد بن عیسی در درس صفار هم شرکت کرده است.

اما احمد بن محمد موجود در سند مورد بحث، احمد بن محمد بن حسن بن ولید است که هر چند توثیق صریح ندارند اما چون از مشایخ مهم طایفه شمرده شده و شیخ مفید مکرّر از او روایت نقل می کند، ثقه می باشد. علاوه بر آنکه نوعا طریق به کتب بوده و ما در طریق به کتب، وثاقت را شرط نمی دانیم. پس این طریق معتبر خواهد بود.

این روایت طریق دومی نیز دارد: اخبرنی الشیخ ایده الله عن احمد بن محمد بن عن أبیه عن الحسین بن حسن بن أبان عن الحسین بن سعید[[4]](#footnote-4) این طریق نیز معتبر است و از الحسین بن حسن بن أبان بزرگان طایفه و از جمله ابن ولید که رجالی بوده و وثاقت راویان حساس بوده، مکرّر روایت نقل کرده اند.

در استبصار روایت مستقیم از حسین بن سعید نقل شده[[5]](#footnote-5) که گویا مستقیم از کتبا جسین بن سعید روایت را نقل کرده و شیخ طوسی به کتاب حسین بن سعید طرق متعدد دارد و به همین دلیل اثبات صحت طریق در استبصار بسیار ساده است.

روایت سماعه، روایت مضمره است اما موجب ایجاد مشکل در روایت نیست زیرا در جایگاه خویش بیان کرده ایم، ظهور نقل مضمره در کتب حدیثی، معصوم ع بودن مرجع ضمیر است. ظاهرا مراد از مضمرات سماعه، امام صادق ع است.

**متن روایت**

عَنْ بَوْلِ الصَّبِیِّ یُصِیبُ الثَّوْبَ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَقُلْتُ فَإِنْ لَمْ أَجِدْ مَکَانَهُ قَالَ اغْسِلِ الثَّوْبَ کُلَّهُ.[[6]](#footnote-6)

مرحوم شیخ در استبصار، این روایت را حمل بر صبی آکل الطعام کرده چه آنکه ایشان بول صبی را نجس ندانسته و تنها صبّ الماء[[7]](#footnote-7) را مستحب شمرده است. احتمال دارد مراد از اغسله در روایت صبّ الماء باشد که در این صورت، صبّ الماء مستحب بوده و باید ذیل روایت (اغسل الثوب کله) را حمل بر استحباب کرد و دیگر نمی توان به این روایت بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی استدلال کرد. البته به نظر می رسد، حمل به صبی که آکل الطعام است، روشن تر باشد.

**صحیحه محمد بن مسلم**

روایت بعدی که در جامع الاحادیث جلد دوم رقم 1392 وارد شده، صحیحه محمد بن مسلم است.

الشَّیْخُ أَیَّدَهُ اللَّهُ«» عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ابن قولویه صاحب کامل الزیارات) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوب‏ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ أَبْوَالِهَا وَ لُحُومِهَا فَقَالَ لَا تَوَضَّأْ مِنْهُ وَ إِنْ أَصَابَکَ مِنْهُ شَیْ‏ءٌ أَوْ ثَوْباً لَکَ فَلَا تَغْسِلْهُ إِلَّا أَنْ تَتَنَظَّفَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبْوَالِ الدَّوَابِّ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِیرِ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ مَکَانَهُ فَاغْسِلِ الثَّوْبَ کُلَّهُ فَإِنْ شَکَکْتَ فَانْضَحْهُ[[8]](#footnote-8)

در کافی روایت به اعتماد سند قبل، با حماد آغاز شده است.[[9]](#footnote-9)

**سنـد روایت**

از این روایت به علت وجود ابراهیم بن هاشم در آن به حسنه تعبیر شده است. حسنه به روایتی معنا شده که در آن روای امامی ممدوح به من غیر توثیق وجود داشته باشد در مقابل صحیحه که در آن تمام روات امامی ثقه هستند.

مرحوم حاجی نوری[[10]](#footnote-10) از علامه بحر العلوم نقل می کند: اعتبار روایات حسنه و لزوم وثاقت در قبول خبر، با هم تنافی ندارد زیرا هم در روایت حسنه و هم در روایت صحیحه، راویان ثقه بوده و تنها کاشف از وثاقت متفاوت است. روایت صحیحه، روایتی است که وثاقت روات آن به واسطه عبارات صریح رجالیون به اثبات رسیده و حسنه روایتی است که وثاقت روات آن از مدحی که کاشف حسن ظاهر است، به دست آمده است.

کلام علامه بحر العلوم، تفاوت بین حسنه و صحیحه را اثباتی دانسته است در حالی که ظاهر عبارات قوم، عدم اثبات وثاقت ممدوح است.

حال مطابق اصطلاح قوم، که روایت حسنه را روایتی دانسته اند که وثاقت راوی آن اثبات نشده و تنها راوی ممدوح است، روایت مورد بحث قطعا صحیحه است نه حسنه. زیرا نه تنها از ابراهیم بن هاشم اجلا اکثار روایت کرده اند، بلکه از تعابیر وارد در مورد او (اول من نشر احادیث الکوفیین بقم) استظهار می شود که او در قم محور حدیثی بوده است. این تعبیر شبیه تعبیر ام الحدیث است که در مورد برخی از روات وارد شده است. پس اشخاصی مانند ابراهیم بن هاشم، بالاتر از آن هستند که در مورد توثیق و تضعیف آنها سخن بگوییم.

متـن روایت

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَلْبَانِ الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ أَبْوَالِهَا وَ لُحُومِهَا فَقَالَ لَا تَوَضَّأْ مِنْهُ وَ إِنْ أَصَابَکَ مِنْهُ شَیْ‏ءٌ أَوْ ثَوْباً لَکَ فَلَا تَغْسِلْهُ إِلَّا أَنْ تَتَنَظَّفَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ أَبْوَالِ الدَّوَابِّ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِیرِ فَقَالَ اغْسِلْهُ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمْ مَکَانَهُ فَاغْسِلِ الثَّوْبَ کُلَّهُ فَإِنْ شَکَکْتَ فَانْضَحْهُ[[11]](#footnote-11)

در این روایت بیان شده: بول حیوانات حلال گوشت نجس نبوده و نیازی به شستن لباس بدین سبب نیست مگر آنکه برای نظافت و تمیزی شسته شود. حضرت ع در ادامه بیان کرده است: باید لباس را از بول بغال و حمیر شست که امر به غسل ظهور در نجاست دارد. در مورد بول ابل بحث های مفصّلی وجود دارد که آیا نجس است یا نه؟ ظهور این روایت در نجاست بوده و دالّ بر وجوب غسل است البته اگر روایت حمل بر استحباب شود، دیگر نمی توان به آن بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی استدلال کرد.[[12]](#footnote-12) مشهور طهارت است و در برخی از روایات بین بول و روث تفصیل داده شده است.[[13]](#footnote-13)[[14]](#footnote-14)

**روایت داود الرقی**

روایت بعدی روایت 1402 جامع الاحادیث است.

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی‏ عَنْ مُوسَی بْنِ عُمَرَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عُمَرَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ بَوْلِ الْخَشَاشِیفِ[[15]](#footnote-15) یُصِیبُ ثَوْبِی فَأَطْلُبُهُ فَلَا أَجِدُهُ قَالَ اغْسِلْ ثَوْبَک‏[[16]](#footnote-16)

این روایت در کتاب سرائر نیز وارد شده[[17]](#footnote-17) که از نظر سندی بحث های زیادی دارد. در جلسه آینده سند مذکور در تهذیب را بررسی خواهیم کرد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. محصّل عرض ما در روایاتی که قید «بعینه» دارد این است که این روایات، دالّ بر حواز مخالفت قطعی با علم اجمالی است. اما با توجه به تنافی و تعارض با روایات دالّ بر تنجیز علم اجمالی باید به نحوی در آن تصرف کرد. همانگونه که بیان شد، ارتکاز موجود در تنجیز علم اجمالی و عدم تفاوت آن با علم تفصیلی، سبب می شود ادله ای که به اطلاق شامل موارد علم اجمالی هستند، از موارد علم اجمالی انصراف داشته باشند اما این روایات، با توجه به کلمه «بعینه» به اطلاق شامل موارد علم اجمالی نبوده و به خصوص دلالت بر ترخیص در اطراف علم اجمالی دارد. البته خواهیم گفت: این دلالت، نص نیست و صلاحیت حمل در آن وجود دارد چه آنکه برخی اساسا دلالت آنها را بر موارد علم اجمالی انکار کرده اند.

خلاصه آنکه باید تعارض موجود در روایات را در مورد علم اجمالی بررسی کرده و با جمع بین روایات، تنجیز یا عدم تنجیز علم اجمالی را اثبات کرد. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 251 [↑](#footnote-ref-2)
3. ناقل بصائر الدرجات صفار، محمد بن یحیی العطار است. [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب‏الأحكام ج : 1 ص : 267 [↑](#footnote-ref-4)
5. استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص174. [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 251 [↑](#footnote-ref-6)
7. در مواردی که احتمال نجاست وجود دارد یا نجاست خفیفی موجود است، امر به صبّ الماء شده است. در بول صبی که امر به صبّ الماء شده محتمل است نجاست و غزارتی ضعیف وجود داشته که امر به صبّ شده است. [↑](#footnote-ref-7)
8. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 264 [↑](#footnote-ref-8)
9. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص57. [↑](#footnote-ref-9)
10. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج1، ص65. مقدمه جلد اول [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 264 [↑](#footnote-ref-11)
12. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج1، ص: 457

مسألة: و في أبوال البغال و الحمير و الخيول و أرواثها قولان أحدهما: و هو المشهور الطهارة على كراهيّة، و هو اختيار الشيخ في كتابي الأخبار و مذهب ابن إدريس. و قال في المبسوط: ما يكره لحمه يكره بوله و روثه مثل البغال و الحمير و الدواب و إن كان بعضه أشدّ كراهيّة من بعض، و في أصحابنا من قال: بول البغال و الحمير و الدواب و أرواثها نجس يجب إزالة قليله و كثيره و هذا كما اختاره في كتابي الأخبار [↑](#footnote-ref-12)
13. استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص179. [↑](#footnote-ref-13)
14. عن عبدالاعلی بن اعین: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبْوَالِ الْحَمِيرِ وَ الْبِغَالِ قَالَ اغْسِلْ ثَوْبَكَ قَالَ قُلْتُ فَأَرْوَاثُهُمَا قَالَ هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ [↑](#footnote-ref-14)
15. الخشاشیف جمع الخشاف و به معنای خفاش است. [↑](#footnote-ref-15)
16. تهذيب‏الأحكام ج : 1 ص : 266 [↑](#footnote-ref-16)
17. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى؛ ج3، ص: 611 [↑](#footnote-ref-17)